

مکاتش

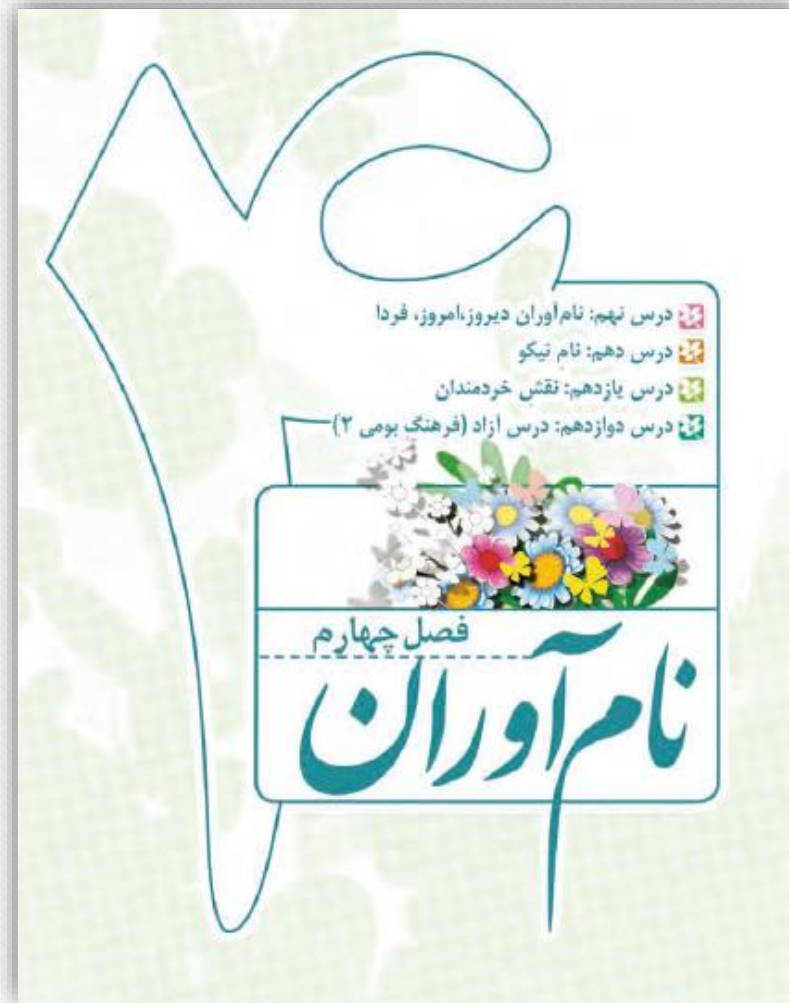
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



نگار فاری

پنجم دبستان



درس نهم: نام آوران دیروز، امروز، فردا

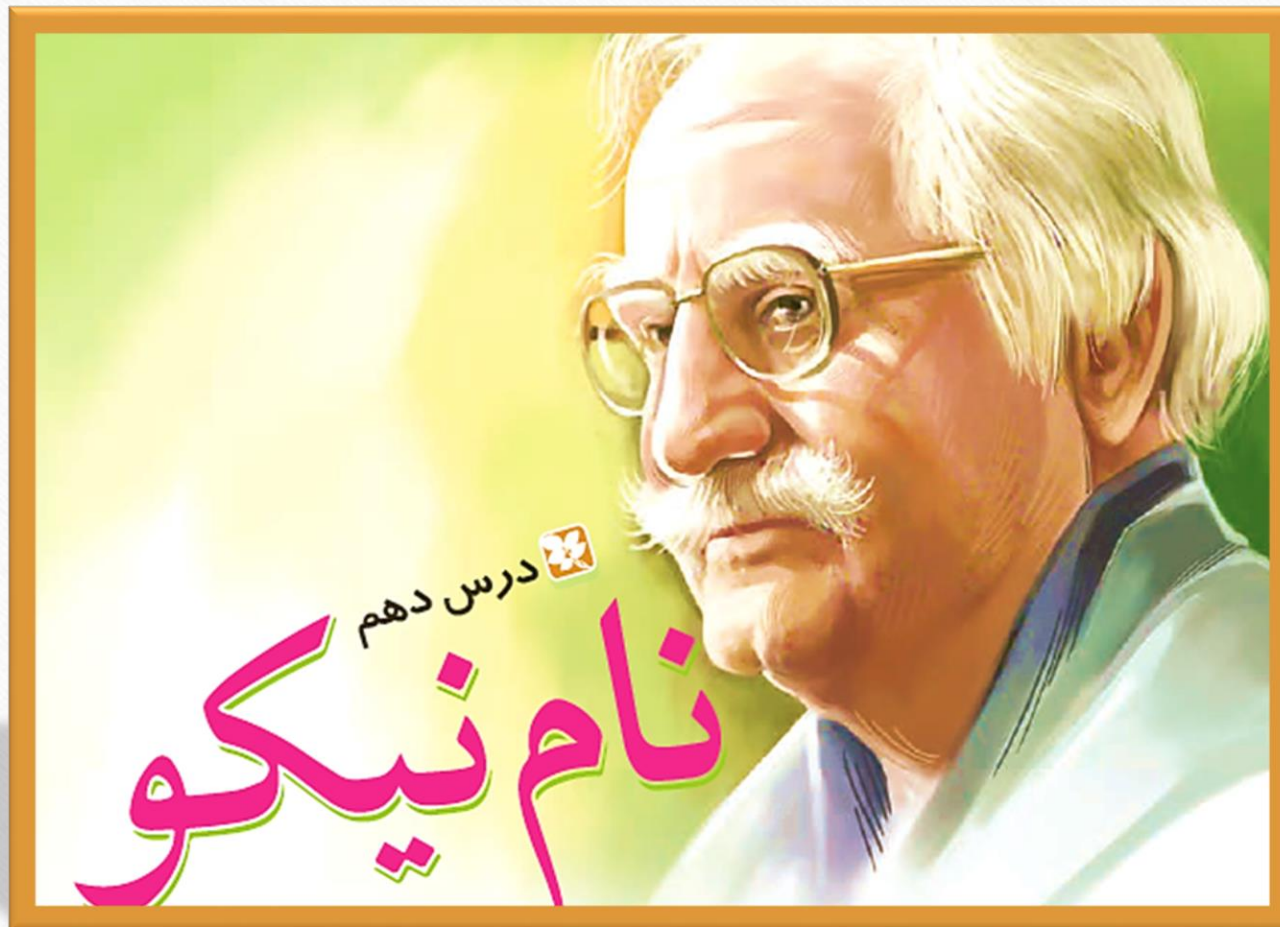
درس دهم: نام نیکو

درس یازدهم: نقش خردمندان

درس دوازدهم: درس آزاد (فرهنگ بومی ۲)

فصل چهارم

نام آوران





۱ با توجه به متن درس، جاهای خالی را پر کنید.

استاد با نگاه‌های **تحسین آمیز**، هنرمندی او را می‌دید و **تشویقش** می‌کرد، اما **مراقب** بود که **غرور** به جان شاگردش نیفتد. سال‌ها بعد محمود فرشچیان، استادی هنرمند و **نام آشنا** در نقاشی شد و **کارهای او** شهرت جهانی یافتند.

۲ متن درس را با دقت بخوانید و واژه‌هایی را که از دو کلمه یا بیشتر تشکیل شده است، بنویسید.

جست و جوگر، گفت و گو، خیال‌انگیز، زاینده رود، گل‌دسته،
فوق‌العاده، پرکار، کم‌حرف، کارگاه، دلنشین، جلال‌الدین محمد،
خوش‌حالی، سپیده‌دم، تحسین‌آمیز، سرمشق، روبه‌رو، نیم‌رخ
نام آشنا، نیک‌نامی، هم‌صدا.

هیجان + انگیز	هیجان انگیز	یعنی	آن چه انسان را به هیجان می آورد.
تفکر + آمیز	تفکر آمیز	یعنی	آن چه انسان را به تفکر وادار می کند.
غم + انگیز	غم انگیز	یعنی	آن چه انسان را اندوهگین می کند.
طنز + آمیز	طنز آمیز	یعنی	آن چه با طنز آمیخته است.
دل + انگیز	دل انگیز	یعنی	آن چه خوشایند دل انسان است.



الف) متن زیر را با دقت بخوانید.

روزی روزگاری مردی زندگی می کرد که دروغگو بود. او هر جا می رفت دروغ می گفت. همیشه دوستان و نزدیکانش به او می گفتند که دست از این کار ناپسند بردارد؛ ولی او در جواب می گفت: «کی گفته که من دروغ می گویم؟ من راستگوترین آدم دنیا هستم!» روزی در یک مهمانی که مرد دروغگو هم مهمان بود، چند دوست کنار هم نشسته بودند و از هر دری می گفتند و می شنیدند. یکی از آن میان گفت: «چند روز است که در بازار شهر زعفران زیاد و ارزان شده. هر کس زعفران نیاز دارد، بهترین وقت خرید آن است!» مرد دروغگو ناگهان گفت: «در بازار که زعفران نیست. یک مثقال هم پیدا نمی شود!» مرد زعفران فروش گفت: «مگر می شود؟ کار من زعفران فروشی است.» مرد دروغگو با تمسخر گفت: «شاید آنچه تو می فروشی زردچوبه است، نه زعفران!» زعفران فروش با ناراحتی گفت: «می خواهی بگویی من دروغگویم، من دیگر اینجا نمی مانم.»



صاحب‌خانه، زعفران‌فروش را آرام کرد. یک دفعه شخصی از میان جمع گفت: «من که می‌گویم هیچ‌کس در این جمع دروغگو نیست. چون آدم دروغگو، ته کلاهش سوراخی دارد!» مرد دروغگو تا این حرف را شنید، کلاهش را از سر برداشت و مشغول نگاه کردن به آن شد. همه گرم نگاه کردن و خندیدن به او شدند. مرد دروغگو کلاه را بر سر گذاشت، در حالی که از خجالت رنگ به رو نداشت.

ب) با توجه به متن، به سؤالات زیر پاسخ دهید.

۱ چرا مرد دروغگو گفت در بازار زعفران نیست؟

می‌خواست مرد زعفران‌فروش را به تقلب متهم کند.

۲ چرا شخصی از میان جمع گفت که هیچ‌کس در این جمع دروغگو نیست، چون آدم دروغگو ته کلاهش سوراخ دارد؟

چون این حرف او باعث می‌شد، فرد دروغگو ناخودآگاه نگران سوراخ کلاه و رسوایی‌اش شود.



چرا مرد دروغگو به سرعت کلاه را از سر برداشت و مشغول نگاه کردن به آن شد؟ 

زیرا خود بهتر از همه می دانست دروغگوست و ترسید حرف آن مرد راست باشد و سوراخی در کلاهش باشد.
چرا در پایان، مرد دروغگو خجالت کشید؟ 

زیرا همه فهمیدند که او دروغ گفته است.

پ) برای متنی که خواندید یک عنوان مناسب انتخاب کنید. 

عاقبت دروغگو، رسوا شود!





قرن دواںسی

برون
الغصافي

محمود
قرشیجیان

مهری
آفریدی

احمدالله
شعبانی

مصطفى
رحمان دوست

موضوع:

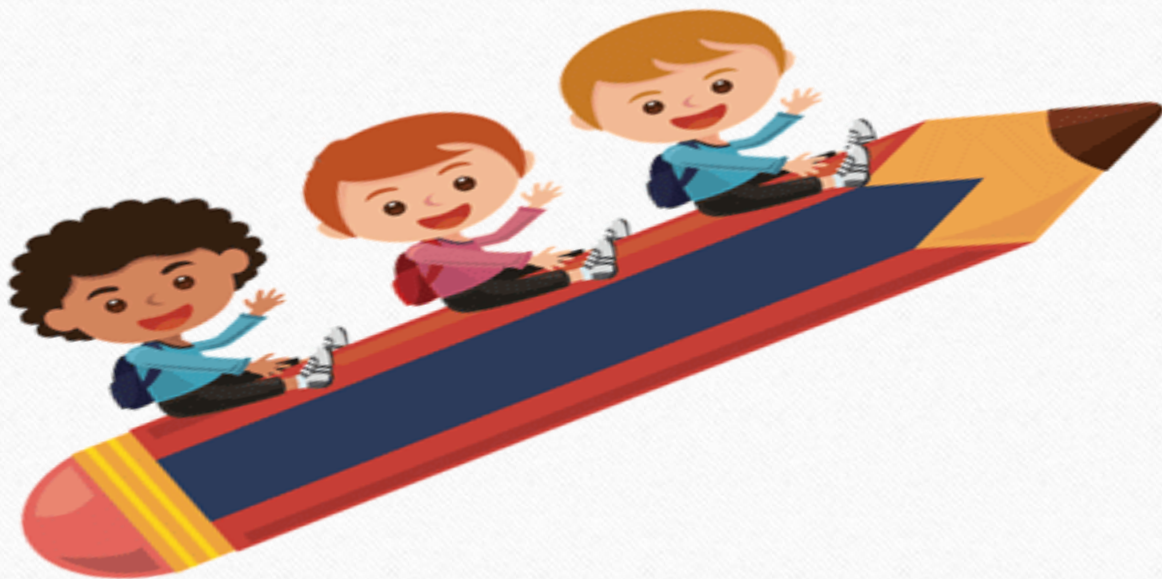
[illegible]

تو جہ =

در نوشتن زندگی نامه، جزئیات زیر، ذکر شود:







بابان